

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 7, Autumn 2022, 39-58
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.36001.2214

**Moral Psychology and Social Intuitionism of
Jonathan Haidt;
A Critical Review of the Book
*Righteous Mind: Why Good People Are Divided
by Politics and Religion?***

Parisa Goudarzi*

Mohsen Shabani**

Abstract

Moral psychology is one of the emerging disciplines in interdisciplinary studies in the field of moral philosophy and psychology. Moral psychology seeks to bridge the boundaries of science and philosophy in the field of psychology and ethics. *The Righteous Mind: Why Good People Are Divided by Politics and Religion?* by Jonathan Haidt is one of the most influential works in this field. In this paper, the authors have tried to bring the boundaries of psychology and ethics closer to each other. Haidt seeks to suggest a way of thinking about two divisive issues in human life: politics and religion. For this purpose, he has used the available resources in the fields of philosophy, moral philosophy, psychology, social sciences, and genetics. Much of the book's data is lived and experienced by the author himself. This has made the present book an excellent one in the field of psychology and ethics, especially in the field of moral intuitionism and social intuitionism. The author believes that

*PhD of Islamic Mysticism, Member of Department of Anthropology, The Iranian Council for Reviewing Books and Text on Human Sciences, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran (Corresponding Author), goudarzi.p19@gmail.com

** PhD of Islamic Mysticism, Member of Department of Anthropology, The Iranian Council for Reviewing Books and Text on Human Sciences, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, mohsen.shabani.yazdeli@gmail.com

Date received: 22-04-2022, Date of acceptance: 23-08-2022



understanding and empathizing with the political and religious views of others or, in his words, validating the moral matrices of others, eliminates divisions between people. Due to its very simple language, coherent and empirical analyzes, this book can be made available to the general public, both academics and non-academics.

Keywords: Moral Psychology, Righteous Mind, Politics, Religion, Social Intuitionism.

روان‌شناسی اخلاق و شهودگرایی اجتماعی جانانان هایت؛ مروری انتقادی بر کتاب ذهن درست‌کار؛ چرا سیاست و مذهب انسان‌های خوب را از هم جدا می‌کنند؟

پریسا گودرزی*

محسن شعبانی**

چکیده

روان‌شناسی اخلاق یکی از رشته‌های نوظهور در مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه فلسفه اخلاق و روان‌شناسی است. روان‌شناسی اخلاق می‌کوشد مرزهای علم و فلسفه را در زمینه روان‌شناسی و اخلاق به هم نزدیک کند. کتاب ذهن درست‌کار جانانان هایت از تأثیرگذارترین آثار در این حوزه است. نویسنده در این اثر کوشیده است مرزهای روان‌شناسی و اخلاق را به یک‌دیگر نزدیک کند. هایت به دنبال ابداع روشی برای فکر کردن درباره دو موضوع تفرقه‌برانگیز در زندگی انسان، یعنی سیاست و مذهب، است. او برای این منظور از منابع موجود در رشته‌های فلسفه، فلسفه اخلاق، روان‌شناسی، علوم اجتماعی، اخلاق و ژنتیک استفاده کرده است. بسیاری از داده‌های کتاب زیسته و تجربه خود نویسنده است. همین امر این کتاب را در زمینه روان‌شناسی اخلاق، به‌ویژه در زمینه شهودگرایی اخلاقی و شهودگرایی اجتماعی، با ارزش کرده است. در این کتاب، نویسنده معتقد است فهم و هم‌دلی با دیدگاه سیاسی و مذهبی دیگران یا، به تعبیر وی، معتبردانستن ماتریس‌های

* دکترای عرفان اسلامی، عضو گروه انسان‌شناسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، goudarzi.p19@gmail.com

** دانشجوی دکترای فلسفه اخلاق، دبیر گروه انسان‌شناسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، mohsen.shabani.yazdeli@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۱



اخلاقی دیگران باعث از بین رفتن تفرقه و نزدیکی افراد به یکدیگر می‌شود. این کتاب به دلیل برخورداری از زبان بسیار ساده و تحلیل‌های منسجم و تجربی می‌تواند در اختیار عموم جامعه، اعم از دانشگاهیان و غیردانشگاهیان، قرار بگیرد.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی اخلاق، ذهن درست‌کار، سیاست، مذهب، شهودگرایی اجتماعی.

۱. مقدمه

در دوره معاصر، توجه روزافزونی به حوزه روان‌شناسی اخلاق شده است. ذهن درست‌کار ترجمه کتاب *The Righteous Mind: Why Good People Are Divided by Politics and Religion* نوشته جاناتان هایت از تأثیرگذارترین کتاب‌ها در این زمینه است. این کتاب را امین یزدانی و هادی بهمنی در سال ۱۳۹۸ ترجمه کرده‌اند و نشر نوین به تعداد ۳۰۰ نسخه آن را چاپ و منتشر کرده است. این کتاب از یک مقدمه، سه بخش، دوازده فصل، و یک نتیجه‌گیری تشکیل شده که در ۴۰۱ صفحه تهیه و تدوین شده است. این مقاله در پنج بخش این کتاب را بررسی می‌کند. پس از مقدمه، در بخش دوم موضوع روان‌شناسی اخلاق و شهودگرایی اجتماعی جاناتان هایت، که مضمون اصلی این کتاب است، بررسی می‌شود. در بخش سوم خلاصه‌ای از محتوای کتاب ارائه می‌شود. بخش چهارم ارزیابی کتاب و نظریه مؤلف در آن را در بر می‌گیرد. در پایان، در بخش پنجم، نتیجه‌گیری کلی مقاله ارائه می‌شود.

۲. روان‌شناسی اخلاق و رویکرد جاناتان هایت

جاناتان هایت روان‌شناس اخلاق است و کتاب ذهن درست‌کار در زمینه روان‌شناسی اخلاق است. باتوجه به نوظهور بودن و ناشناخته بودن رشته روان‌شناسی اخلاق، فهم جایگاه علمی این کتاب مستلزم آشنایی نسبی با روان‌شناسی اخلاق و رویکرد جاناتان هایت در آن است. در این بخش سعی می‌شود تصویری اجمالی و کلی از روان‌شناسی اخلاق ارائه و سپس رویکرد شهودگرایی اجتماعی هایت در روان‌شناسی اخلاق بررسی شود. این امر مقدمه‌ای بر فهم درست کتاب ذهن درست‌کار است.

روان‌شناسی اخلاق عبارت است از مطالعه روان‌شناسانه اخلاق. به بیان دیگر، روان‌شناسی اخلاق مطالعه نظام‌مند چگونگی عملکرد اخلاق است (Alfano 2016: 12). جولیا درایور، فیلسوف اخلاق، روان‌شناسی اخلاقی را «آن حوزه تحقیقاتی که ماهیت احوال روانی

روانشناسی اخلاق و شهودگرایی اجتماعی جانانان هایت؛ ... (پریسا گودرزی و محسن شعبانی) ۴۳

مرتبط با اخلاق - احوالی مانند نیت، انگیزه‌ها، اراده، استدلال، عواطف اخلاقی (مانند احساس گناه و شرم) و باورها و نگرش‌های اخلاقی - را بررسی می‌کند» تعریف می‌کند (دراپور ۱۳۹۲: ۵۱). از نظر او، گستره روان‌شناسی اخلاق مفاهیم ذی‌ربط مانند فضیلت، منش، و خودآیینی را نیز شامل می‌شود. روان‌شناسی اخلاق با پیش‌فرض‌های روان‌شناختی اخلاق معتبر سروکار دارد؛ یعنی با پیش‌فرض‌های ضروری برای تحقق یافتن عینی بایدهای اخلاقی الزام‌آور (Slot 1998: 531). مارک آلفانو این حوزه را شامل پرسش‌ها، نظریه‌ها، مفاهیم، مدل‌ها، و روش‌هایی از انواع‌گرایی‌های روان‌شناسی و نیز رشته‌های دیگری از جمله عصب‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، جرم‌شناسی، و البته فلسفه می‌داند (Alfano 2016: 12). از این رو، باید روان‌شناسی اخلاق را ضرورتاً حوزه‌ای میان‌رشته‌ای بدانیم که هم از منابع تجربی علوم مربوط به انسان و هم از منابع مفهومی در اخلاق فلسفی استفاده می‌کند (Doris et al. 2020).

روانشناسی اخلاق در ابتدا در دپارتمان‌های فلسفه و روان‌شناسی شرایط متفاوتی داشت. در دپارتمان‌های فلسفه، بیش‌تر مباحث نظری و فکری غلبه داشت و مدعیات تجربی کم‌تر به شکل نظام‌مند بررسی می‌شد و برعکس، در دپارتمان‌های روان‌شناسی زمینه تجربی بهتری فراهم بود، اما دقت‌ها و ملاحظات فلسفی کم‌تری داشت. با شروع قرن بیست‌ویکم، پژوهش‌گران هر دو رشته فلسفه و روان‌شناسی به تدریج رویکرد بین‌رشته‌ای به روان‌شناسی اخلاق را در پیش گرفتند (موسوی مطلق و دیگران ۱۳۹۹: ۷). با این حال، دو رویکرد عمده متفاوت به روان‌شناسی اخلاق هم‌چنان وجود دارد. رویکرد نخست مقدم بر تجربه به فهم روان‌شناسی اخلاق و اهمیت و کارکرد احوال روانی است. رویکرد دوم تجربی است که شواهد مربوط به اهمیت، کارکرد، و تحول آن احوال را بررسی می‌کند (دراپور ۱۳۹۲: ۵۱).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، روان‌شناسی اخلاق نمونه دقیقی از یک حوزه میان‌رشته‌ای است که از یک سو به مطالعات کاملاً تجربی و علمی و از سوی دیگر، به مباحث کاملاً نظری و تحلیلی در فلسفه تعلق دارد. تلاقی علم و فلسفه چالش‌ها و پرسش‌های مهمی ایجاد کرده است. حال این سؤال به صورت جدی مطرح می‌شود که چه ارتباطی میان این دو حوزه وجود دارد؟

سابقه مباحث روان‌شناسی اخلاق در سنت فلسفی طولانی است و همان‌گونه که والرئ تیبیریوس در مقدمه کتاب *روانشناسی اخلاق* خود می‌گوید، روان‌شناسی اخلاق پیش از آن‌که روان‌شناسان به اخلاق علاقه‌مند شوند، از شاخه‌های فلسفه اخلاق بوده است. فلسفه

به‌طور سنتی در همه زمینه‌ها بحث می‌کرد، اما به‌مرور و با رشد علم، بسیاری از حوزه‌ها به دانشمندان واگذار شد. بسیاری از فیلسوفان یونان علاوه بر فلسفه در زمینه‌های دیگری مانند زیست‌شناسی نظریه می‌دادند، اما امروزه هیچ فیلسوفی روی زیست‌شناسی کار نمی‌کند، مگر این‌که آن فیلسوف در زمینه زیست‌شناسی نیز تخصص داشته باشد. درباره اخلاق چه‌طور؟ آیا فیلسوفان هنوز باید به آن پردازند یا باید این حوزه را به دانشمندان واگذار کنند؟ (Tiberius 2015: xi).

باتوجه به این‌که روان‌شناسی به‌عنوان رشته‌ای آکادمیک کم‌تر از دو قرن پیش از فلسفه منشعب شد، عجیب نیست که این دو رشته گاه هم‌پوشانی داشته باشند، اما از نظر برخی متفکران انطباق این دو بر یک‌دیگر موفقیت‌آمیز نیست. از نظر آنان، علم در این باب مطالعه می‌کند که چیزها چگونه‌اند، درحالی‌که فلسفه در این خصوص مطالعه می‌کند که چیزها چگونه باید باشند. پس با دو حوزه سروکار داریم: یکی توصیفی و دیگری هنجاری (ibid.: 4-8). ممکن است برخی پژوهش‌گران فلسفه اساساً با این ادعا مخالف باشند که فلسفه تنها به بایدها و هنجارها می‌پردازد، اما شاید دست‌کم این مسلم باشد که هنجارگذاری و تعیین بایدها (به‌طور خاص در حوزه اخلاق) امری صرفاً فلسفی است و علوم تجربی نمی‌توانند به آن ورود پیدا کنند.

از نظر برخی متفکران، ترکیب کردن روان‌شناسی علمی با اخلاق فلسفی برای پژوهش در زمینه روان‌شناسی اخلاق امری طبیعی است. فلسفه اصطلاحات را تعریف می‌کند، پرسش‌ها و مدل‌هایی را پیش‌نهاد می‌دهد، و مثال‌های نقض ممکن را وضع می‌کند. روان‌شناسی با روش تجربی تعیین می‌کند که آیا این اصطلاحات مابه‌ازای خارجی دارند یا نه، پرسش‌ها را پاسخ می‌دهد، و امکان محقق‌شدن مثال‌های نقض ممکن را بررسی می‌کند (Alfano 2016: 12-13).

اخیراً تحقیقات روان‌شناسی تجربی را به حوزه نظریه اخلاقی وارد ساخته‌اند. این امر باعث شده است که بسیاری از مسائل در این حوزه وضوح بیش‌تری بیابند. برخی از این مسائل عبارت‌اند از این‌که وقتی شخصی به مسائل اخلاقی می‌اندیشد، دقیقاً در مغز او چه می‌گذرد؟ مسئله فطری بودن شناخت اخلاقی ما؟ مسئله التزام به ظاهر بنیادینی که انسان‌ها به عینیت اخلاقی دارند؟ این مسئله که چگونه انتخاب طبیعی درک ما از اخلاق و رویه‌های اخلاقی و هم‌چنین شهودهای اخلاقی ما را شکل داده است؟ و نسبت تکامل ژنتیکی و فرهنگی در شکل‌گیری ارزش‌ها و رفتارهای اخلاقی چیست؟ و از این قبیل.

از نظر برخی دیگر، در روانشناسی اخلاق همیشه جایی برای تفکر فلسفی وجود دارد، زیرا برای طرح پرسش‌های درست برای تحقیقات تجربی پاسخ‌دادن به شماری پرسش‌های مفهومی ضرورت دارد (Tiberius 2015: 4-8)؛ این امر یعنی فلسفی‌اندیشیدن دربارهٔ موضوعات غیرفلسفی. از سوی دیگر، اندیشهٔ فلسفی هم می‌تواند بر تحقیقات تجربی اثرگذار باشد، زیرا این نوع تحقیقات غالباً با پیش‌فرض‌های فلسفی صورت می‌گیرند (Doris 2020). برخی دیگر معتقدند اگر روانشناسی اخلاق به یک علم تجربی تبدیل شود، دیگر به مباحث فلسفی نیازی نیست؛ یعنی وقتی بینیم چیزی به نام علم اخلاق، به معنای «science» وجود دارد، به چیز دیگری نیاز نداریم. همان‌گونه که تیریوس نیز می‌گوید، برای این‌که پرسش‌های اخلاقی را جدی بگیریم، باید فرض کنیم موجودات خودآیین (autonomous) و عاقل (rational) هستیم که در جهانی زندگی می‌کنیم که از اهمیت اخلاقی بسیار والایی برخوردار است، اما علم می‌گوید ما این‌گونه نیستیم، بنابراین پرسش‌های اخلاقی را نباید جدی گرفت و فلسفهٔ اخلاق محلی از اعراب ندارد (Tiberius 2015: 15-25).

در مجموع، به نظر می‌رسد نمی‌توان گفت پژوهش دربارهٔ بخش خاصی از واقعیت فقط و فقط به فیلسوفان و بخش خاصی از واقعیت به روان‌شناسان اختصاص یافته است. این سخن که فلسفه چیزی تاریخ گذشته و از مدافنده است دیگر طرفداران زیادی حتی در بین دانشمندان ندارد.^۱ شاید بتوان گفت رویکرد معقول در زمینهٔ رابطهٔ روانشناسی و فلسفهٔ اخلاق، که جانانان هایت نیز بدان‌گرایش دارد، عبارت است از ضرورت تعامل و نزدیک شدن این دو قلمرو به یک‌دیگر. این تعامل به معنای دخالت در حوزه‌های دیگر نیست، بلکه بیش‌تر به معنای آموختن از دیگری است. هم‌چنان‌که تیریوس اشاره می‌کند، بسیاری از پرسش‌ها در روانشناسی اخلاق پرسش‌های ترکیبی‌اند که پیش از این‌که تحقیقات تجربی شروع شود، مستلزم در نظر گرفتن پیش‌فرض‌های هنجاری یا مفهومی‌اند. هم‌چنین، بسیاری از پرسش‌های فلسفی نیز برای پاسخ‌داده شدن مستلزم پیش‌فرض‌های تجربی است. پس اگر بناست نظریه‌های اخلاقی برای مردم واقعی کاربرد داشته باشند، بهتر است فلسفه از تصویر دقیق روانشناسی انسانی مطلع شود و روانشناسی از دامنهٔ تجویزی و هنجاری (ibid.).

جانانان هایت از جمله کسانی است که به ضرورت تعامل فلسفهٔ اخلاق و روانشناسی اخلاق باور دارد. مدل شهودگرایی اجتماعی (Social Intuitionist Model/ SIM) در قلمرو روانشناسی اخلاق از شهرت و تأثیرگذاری زیادی برخوردار است. بر طبق SIM برای تولید

یک داوری اخلاقی هیجان و عقل باهم کار می‌کنند، اما شهودها که عبارت‌اند از پاسخ‌های خودکار و هیجانی، از اولویت برخوردارند. علاوه‌براین، انواع قواعد اخلاقی مختلف با عواطف اخلاقی مختلف مرتبط‌اند. برای مثال، هنجارهای آسیب‌زدن (harm) مانند «مردم را آزار نده» با هیجان خشم (anger) نسبت به کسی که این هنجار را شکسته است مرتبط است. هنجارهای پاکی (purity) یا پرهیزگاری (sanctity) («چیزهایی که غیرطبیعی هستند انجام نده») با انزجار (disgust) مرتبط‌اند.

هایت و همکارانش در نظریه مبانی اخلاق (Moral Foundations Theory) این دیدگاه را مطرح می‌کنند که حداقل پنج دامنه یا مبنای اخلاقی وجود دارد. این مبانی عبارت‌اند از:

۱. مراقبت/آسیب (care/harm): این مبنا با تکامل طولانی ما، به‌مثابه پستان‌داران دارای نظام وابستگی و قابلیت احساس کردن (و دوست‌نداشتن) درد دیگران، مرتبط است. این مبنا زیربنای فضیلت‌های مهربانی (kindness)، ملایمت (gentleness)، و حمایت (nurturance) را می‌گذارد.

۲. انصاف/فریب (fairness/cheating): این مبنا با روند تکاملی دیگرخواهی متقابل مرتبط است. این مبنا انگاره‌های عدالت (justice)، حقوق (rights)، و خودآیینی (autonomy) را تولید می‌کند.

۳. وفاداری/خیانت (loyalty/betrayal): این مبنا با تاریخ طولانی ما به‌مثابه موجودات قبیله‌ای که قادریم اتحادهای ناپایداری را شکل بدهیم، مرتبط است. این مبنا فضیلت‌های وطن‌پرستی (patriotism) و ایثار (self-sacrifice) برای گروه را بنیاد می‌گذارد و هر وقت که افراد احساس کنند زمان «یکی برای همه، همه برای یکی» فرارسیده است، فعال می‌شود.

۴. اقتدار/خراب‌کاری (authority/subversion): این مبنا را تاریخ طولانی تعاملات اجتماعی سلسله‌مراتبی ما شکل داده است و فضایل رهبری و پیروی، از جمله تمکین به اقتدار مشروع و احترام به سنت‌ها، را ایجاد می‌کند.

۵. تقدس/تنزل (sanctity/degradation): این مبنا را روان‌شناسی انزجار (disgust) و پلیدی (contamination) به‌وجود می‌آورد. این مبنا مفاهیم دینی مجاهدت برای زندگی به شیوه متعالی کم‌تر جسمانی و اصیل‌تر را بنا می‌نهد. این انگاره شایع را ایجاد می‌کند که جسم معبدی مقدس است که با فعالیت‌های غیراخلاقی و پلیدی‌ها مورد بی‌حرمتی قرار می‌گیرد (Tiberius 2015: 23).

گفته شد که هایت بر این باور است که هنجارهای اخلاقی مختلف از عواطف اخلاقی مختلفی گرفته می‌شوند؛ یعنی کسانی که به عواطف بیش‌تری تکیه می‌کنند گشودگی ذهنی بیش‌تری دارند و برخوردار از گشودگی ذهنی خوب است. در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که آیا همیشه عواطف اخلاقی بیش‌تر خوب است؟ این پرسش محل بحث است. یکی از چالش‌ها این است که اگر ما، در زمان داوری اخلاقی، کاری غیر از نشان‌دادن عواطفمان انجام نمی‌دهیم، پس دیگر مبنایی برای این ادعا وجود ندارد که داشتن عواطف بیش‌تر بهتر است. اگر در زمان داوری اخلاقی فقط عواطفمان را بازتاب می‌دهیم، پس دیگر هر عاطفه‌ای داشته باشیم خوب است. دیگر معنا ندارد بگوییم عواطف بیش‌تر بهتر است. از سوی دیگر، اگر وقتی داوری اخلاقی می‌کنیم، بر ارزش‌های خودمان یا ارزش‌های اجتماع اخلاقی مان تکیه می‌کنیم، پس می‌توان گفت برخی عواطف موجب می‌شوند برای این واقعیت‌ها بیش‌تر از دیگر واقعیت‌ها ارزش قائل شویم. در مجموع، برای اثبات این که داشتن عواطف بیش‌تر بهتر است، به استدلال‌های بیش‌تری نیاز داریم (ibid.: 25).

هایت در نهایت در دفاع از اهمیت دامنه‌های اخلاقی که محافظه‌کاران بیش‌تر از لیبرال‌ها استفاده می‌کنند یک استدلال هنجاری ارائه می‌دهد. هایت معتقد است که مبنای تقدس — دامنه اخلاقی، که با عاطفه انزجار مرتبط است، به ما امکان می‌دهد که مفهوم امر مقدس را حفظ کنیم که به سهم خود کمک می‌کند افراد را به اجتماعات اخلاقی متصل کنیم. وقتی فردی در یک اجتماع اخلاقی به یکی از ارکان مقدس که حامی اجتماع است، بی‌حرمتی کند، مطمئناً واکنش سریع، هیجانی، جمعی، و تنبیهی را در پی خواهد داشت (هایت ۱۳۹۸: ۱۹۲-۱۹۸). استدلال هایت بر یک مقدمه اخلاقی استوار است؛ این مقدمه که محدود بودن در یک اجتماع اخلاقی به این شیوه خوب است. این مقدمه قابل قبول است، گرچه می‌توانیم پرسیم آیا این مقدمه برای رسیدن به این نتیجه کافی است یا نه؟ برای رسیدن به این نتیجه که انزجار مبنای صحیحی برای داوری‌های اخلاقی است، این استدلال را باید مفروض بگیرد که این الزام انزجار محور ارزش‌مند است. این فرضیات را هرچه در نظر بگیرید، نکته این است برای رسیدن به این نتیجه که اعتماد به داوری‌های اخلاقی که عواطفی مانند انزجار را به خدمت می‌گیرند خوب است، به فرضیاتی نیاز داریم که صرفاً توصیف چگونگی امور نیستند (Tiberius 2015: 25).

در مجموع، هایت معتقد است اخلاق ما را توصیف می‌کند نه این‌که چیزی را تجویز کند. از نظر او، توصیفی بودن اخلاق موجب می‌شود زمینه برای ارزیابی مثبت‌تر

چهارچوب‌های اخلاقی دیگر فراهم شود که با چهارچوب‌های ما متفاوت‌اند. هایت و همکارانش اعتقاد دارند گروه‌ها و جوامع مختلف ممکن است بر یک یا چند مورد از این دامنه‌های اخلاق تأکید کنند و این بدان معنا نیست که از بنیاد باهم در تضادند. برای مثال، از نظر آنان، محافظه‌کاران سیاسی قلمروهای ارزش اخلاقی‌ای را به رسمیت می‌شناسند که لیبرال‌های سیاسی به تصدیقشان تمایلی ندارند (Haidt 2012). لیبرال‌ها به داوری‌های اخلاقی بر مبنای هنجارهای آسیب یا احترام گرایش دارند. محافظه‌کاران بر مبنای هنجارهای آسیب یا احترام داوری اخلاقی دارند، اما به‌خلاف لیبرال‌ها، بر مبنای هنجارهای اقتدار یا تقدس نیز داوری اخلاقی انجام می‌دهند. در بخش بعدی خواهیم دید که این دیدگاه محور اصلی کتاب ذهن درست‌کار است.

۳. مروری بر کتاب

جاناتان هایت، مؤلف ذهن درست‌کار، روان‌شناس اجتماعی و استاد دانشگاه نیویورک است. او متخصص روان‌شناسی اخلاق است. هایت در رشته روان‌شناسی اجتماعی تحصیل کرده و دکترایش را در همین رشته از دانشگاه پنسیلوانیا گرفته است. مجله فارین پالیسی و مجله پراسپکت او را در فهرست برترین اندیشمندان جهان قرار داده‌اند. او علاوه بر این کتاب، نویسنده کتاب شناخته‌شده فرضیه خوش‌بختی (*The Happiness Hypothesis*) است که درباره خاستگاه روان‌شناسی مثبت‌گرا در خرد کهن و کاربردهای امروزی این نوع روان‌شناسی نوشته شده است. هم‌چنین، کتاب کدنویسی ذهن آمریکایی (*The Coddling of the American Mind*) نیز از دیگر آثار اوست. جاناتان هایت با گروه تحقیقاتی سایت «<https://www.yourmorals.org>» در پروژه تئوری بنیادهای اخلاقی همکاری می‌کند و از جمله پیش‌روترین و شناخته‌شده‌ترین اندیشمندان این حوزه است.

عنوان فرعی کتاب، چرا سیاست و مذهب، افراد خوب را از هم جدا می‌کند؟، و متن پشت جلد خواننده را با هدف اصلی کتاب آشنا می‌سازد. در پشت جلد نوشته شده است:

چرا تا این حد برایمان سخت است که با یک‌دیگر کنار بیاییم؟ همه ما مدتی است که در این وضعیت گیر افتاده‌ایم. خب حداقل بیایید تمام تلاشمان را بکنیم تا بفهمیم چرا این قدر راحت به گروه‌هایی متخاصم تقسیم می‌شویم که هریک به حقانیت و درست‌کاری خود یقین دارند.

در این کتاب خواننده، ضمن آشنایی و فهم بخشی از یافته‌ها و نظریه‌های روان‌شناسی اخلاق، با رویکرد نویسنده در مواجهه با عقاید اخلاقی متقابل و متفاوت آشنا می‌شود؛ رویکردی که نظامش حذفی نیست؛ یعنی دست به حذف جناح‌بندی‌ها و تفکرات سیاسی و دینی خاص در مقابل یک‌دیگر نمی‌زند و به عبارتی، مهر حق و باطل بر قطب خاصی نمی‌زند، بلکه سعی دارد درک متقابل و گفت‌وگوی سازنده را جای‌گزین بحث‌های پرتنش و به‌زعم او بی‌فایده سازد.

علاوه بر عناوین جلد و نوشته‌های روان‌پشت جلد کتاب، ذهن درست‌کار با مقدمه‌ای کامل و زبانی ساده و روان شروع می‌شود. هایت در این اثر ریشه بسیاری از نزاع‌های انسانی را با بحث ماتریسی اخلاقی ذکر می‌کند و معتقد است ما، به‌علت قراردادن در ماتریس خاص خود، افرادی را که در ماتریس دیگری غیر از ماتریس ما هستند و دنیا را از منظر ماتریس خودشان نگاه می‌کنند، احمق یا دشمن خود می‌دانیم. او برای رهایی از دام ماتریسی به گروه‌های مخالف در برابر یک‌دیگر توصیه می‌کند که این اصل را بپذیرند که برای وجود تعادل در دنیا به تمام اندیشه‌ها، ولو مخالف یک‌دیگر، نیاز داریم؛ مانند بین‌ویانگ (نماد خیر و شر). او در واقع بار ارزشی درست و غلط را حذف می‌کند و تمام اندیشه‌ها را مانند روز و شب برای روزگار ضروری می‌داند و این تفاوت‌ها را لازمه تعادل و حتی عامل توسعه و سلامت جوامع می‌داند (هایت ۱۳۹۸: ۳۹۵). او مثلاً به عقاید لیبرال‌ها و محافظه‌کارها به‌عنوان دو گروه مخالف اشاره می‌کند. لیبرال‌ها، رأی طبقه کارگر به جمهوری‌خواهان را به‌معنای حماقت و نادانی آن‌ها می‌دانند، در حالی که مشکل اصلی این است که لیبرال‌ها نمی‌توانند انگیزه‌های درونی و اصلی محافظه‌کارها را درک کنند و در این مواقع، بدون توجه و شناخت کامل دیدگاه‌های مخالف، به‌سرعت آن‌ها را نفی می‌کنند. این همان فقر فهم شهود اخلاقی، شهود اجتماعی، و گرفتارشدن در ماتریس اخلاقی خود است. جانانان هایت از منظر روان‌شناسی اخلاق حل این نزاع‌ها و دشمنی‌ها را بسیار ساده و دست‌رس‌پذیر بیان کرده است. این‌که هریک از طرفین بپذیرند که طرف مقابل همانند آن‌ها انگیزه‌هایی در جهت بهبود اوضاع جامعه دارد. شاید به زبانی ساده بتوان گفت که هرکس باید بکوشد با دیگری هم‌دلی داشته باشد تا دیگری را درک و زمینه‌های مشترک بین خود و دیگران را پیدا کند. اگر هریک از دو طرف دیدگاه طرف مقابل را با دقت بررسی کند، آن‌گاه به مزیت‌ها و ضرورت‌های آن برای جامعه پی خواهد برد.

این کتاب به سه فصل اصلی تقسیم می‌شود: بخش اول اول ادراک، سپس استدلال، بخش دوم اخلاقیات فرای آسیب‌نرساندن و انصاف است، و بخش سوم اخلاقیات پیوند می‌دهد و کور می‌کند. در ادامه، مروری اجمالی بر مهم‌ترین مطالب کتاب خواهیم کرد.

هایت می‌گوید ما زاده شده‌ایم تا درست کار باشیم. از نظر هایت درست‌کار بودن همان اخلاقی بودن است. هایت بر این امر تأکید می‌کند که ما برای درست‌کار بودن و اخلاقی بودن زاده شده‌ایم. پس اخلاقی بودن در نهاد ماست، همان‌گونه که به‌کاربردن زبان، تمایلات جنسی، و موسیقی در ما این‌گونه است. در این زمینه، هایت به سه دیدگاه متفاوت اشاره می‌کند: ذات‌گراها ریشه اخلاق را در ذات و فطرت می‌دانند، تجربه‌گراها معتقدند ما اخلاق را از طریق آموزش و تجربه کسب می‌کنیم، و خردگراها معتقدند این امر نه ذاتی است و نه از طریق آموزش به‌دست می‌آید، بلکه فرد خودش به اخلاق پی می‌برد (همان: ۹).

نویسنده در ابتدا داستان‌هایی جذاب برای فهم شهودگرایی اجتماعی، شهودگرایی اخلاقی، و نقد توهم خردگرا می‌آورد. شهود اخلاقی نقطه حرکت بحث جانانان هایت در این کتاب است؛ شهودهای اخلاقی بسیار آشکارند و چنین به‌نظرمان می‌رسد که هرکس مانند ما فکر نمی‌کند، در اشتباه است. هایت به‌کمک نظرهای دیوید هیوم، مانند این جمله که «عقل برده احساس است و نمی‌توانیم کارکرد دیگری جز خدمت‌گزاری و اطاعت از احساس برای آن متصور شویم»، افراد را به رهایی از خردگرایی و حرکت به سمت شهودگرایی دعوت می‌کند (همان: ۴۲). او برای توضیح این مطلب از تمثیل معروف فیل و فیل‌سوار استفاده می‌کند. فیل همان هیجانان و احساسات ما و فیل‌سوار عقل خودآگاه و هشیار ماست. در تصور رایج، فیل‌سوار قدرت هدایت و راه‌بری کامل فیل را در اختیار دارد و این قدرت را دارد که مسیر حرکت فیل را تعیین کند، اما با بررسی واقعیت فیل‌سواری این امر روشن می‌شود که در عمل، فیل چندان تابع فرمان فیل‌سوار نیست. فیل به حرکت در برخی مسیرها تمایل چندانی ندارد و اگر فیل‌سوار بخواهد آن را مجبور به حرکت از آن مسیرها کند، فیل سر باز خواهد زد و نتیجه آن ممکن است سرکشی کامل فیل باشد. در واقع، هنر فیل‌سوار در این است که با نزدیک کردن و درک میل فیل مسیر حرکت خود را با آن مطابق کند و سعی کند در لحظه‌های خاص تا حد معینی مسیر حرکت آن را کنترل کند.

هایت با این مثال توضیح می‌دهد که، به‌خلاف تصور رایج، ریشه بسیاری از تصمیمات عقل خودآگاه و هشیار ما، یعنی فرد فیل‌سوار نیست، بلکه بسیاری از جهت‌گیری‌های ما به‌واسطه احساساتمان، یعنی خود فیل، است. در واقع، احساسات هدایت‌گر ما در انتخاب و

تصمیم‌گیری‌هایمان هستند و عقل خودآگاه عمدتاً توجیه‌گر احساس‌هایی است که در درونمان شکل گرفته‌اند. در نهایت، هایت معتقد است از منظر روان‌شناسی اخلاق، فیل‌سوار قدرت و اختیار تصمیم‌گیری اصلی ندارد (همان: ۷۵-۱۰۰).

در نگاه هایت باورهای افراد ریشه در شهودهای آن‌ها دارد و افراد عموماً بعد از شهود، برای اثبات باورهایشان از افکار منطقی استفاده می‌کنند. در این کتاب، به‌طور کلی هایت برای اعلام آرای خود، ابتدا با استفاده از نتایج علمی تحقیقات صاحب‌نظران مثلاً نظریات انسان‌شناسان، مورخان، و روان‌شناسان مقدماتی می‌آورد. سپس، به‌کمک آن‌ها یا با ایجاد تغییراتی در آن‌ها، رویکرد خاص خود را مطرح می‌سازد. مثلاً وی در بحث خصلت خودخواهی انسان‌ها، برخلاف برخی صاحب‌نظران، ریشه خودخواهی و منشأ اختلافات مذهبی و دوقطبی شدن فضای سیاسی را صرفاً نظریه تکامل ژنتیکی نمی‌داند. او از تحقیقات جدیدی نام می‌برد که نقش گروه‌ها را در تفکر تکاملی مهم‌تر می‌دانند. در واقع، انتخاب طبیعی به‌صورت هم‌زمان در چند سطح مختلف عمل می‌کند که شامل گروه‌ها هم می‌شود. یکی از شواهدی که این امر را تأیید می‌کند یافته‌هایی است که اثبات می‌کند ژن‌ها و فرهنگ به‌صورت توأمان تکامل می‌یابند. از نظر هایت، تمایل و حس تعلق به گروه، قبیله‌ای زیستن، و گروهی عمل کردن انسان‌ها به زمان‌های قدیم نیز برمی‌گردد. آن‌ها قبیله‌هایی تشکیل می‌دادند تا با دیگر قبیله‌ها دشمنی کنند. در واقع انتخاب چندسطحی توجیه مناسبی برای خودخواهی و گروه‌گرایی به‌صورت هم‌زمان پدید آورده است (همان: ۲۴۴-۲۸۲).

هایت در این کتاب درباره اصل دیگری از روان‌شناسی اخلاق، یعنی «اخلاقیات چیزی فرای آسیب‌نرساندن و انصاف است»، بحث کرده است. او برای بررسی این اصل نیز به‌دنبال جمع‌آوری مطالبی در اثبات مدعای خود یعنی جدایی افراد به‌علت تفاوت در نگاه مذهبی و سیاسی است. وی با ذکر برخی خاطرات سفرش به هندوستان و آوردن مثال‌های متعدد به تغییر نگاهش، یعنی خروج از ماتریس اخلاقی‌اش و درک دغدغه‌های اخلاقی ماتریس‌های دیگر، اشاره می‌کند. او مطلق‌گرایی اخلاقی را رد می‌کند. مطلق‌گرایان تنها یک اصل یا یک مجموعه اصول اخلاقی حقیقی را برای تمامی افراد، در تمامی دوران‌ها و مکان‌های دنیا به رسمیت می‌شناسند. از نظر هایت، جوامع انسانی پیچیده‌اند و نیازها و چالش‌های متغیری دارند. همان‌طور که گفته شد، هایت مقدماتی را برای پاسخ‌دادن به سؤال اصلی خودش، این‌که چرا سیاست و مذهب افراد خوب را از هم جدا می‌کند، آورده و برای اثبات مدعیات خود مثال‌هایی بسیار ملموس درباره علت تفاوت نگرش‌ها و عقاید

مختلف و در نهایت، قضاوت‌های اخلاقی مختلف افراد آورده است. وی معتقد است باوجود اصول اخلاقی مشترک، تمایلات فردی و فرهنگی مختلف در اخلاقیات و قضاوت‌های اخلاقی تأثیرگذارند. مثلاً اگر یک پسر ۲۵ساله آمریکایی پدرش را با نام کوچک صدا بزند، در نزد آمریکایی‌ها پذیرفته است، اما این کار از منظر هندی‌ها نادرست است. او میان مبانی اخلاقی و ماتریس‌های اخلاقی تفاوت قائل می‌شود. مبانی یا دامنه‌های اخلاقی عبارت‌اند از پنج اصل جهان‌شمول که در بخش قبلی مقاله توضیح داده شد. مبانی اخلاقی مشترک و ثابت‌اند، اما در ماتریس‌های اخلاقی مختلف شکل‌های متفاوتی می‌گیرند. ماتریس عبارت است از جهان‌بینی کامل، واحد، و کاملاً متقاعدکننده که می‌تواند با ادله مشهود و تقریباً نفوذناپذیر در برابر استدلال‌های بیگانگان آن را توجیه کرد. جوامع و گروه‌های مختلف از ماتریس‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. در واقع، مذاهب و احزاب سیاسی از ماتریس‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. برای مثال، محافظه‌کاران و لیبرال‌ها هرکدام اعتقاد خالصانه و بی‌ریا به باورهای اخلاقی‌شان دارند. هایت از ما می‌خواهد مجموعه کوچکی از مبانی اخلاق ذاتی و جهان‌شمول را به‌کار گیریم و گستره متنوعی از ماتریس‌های اخلاقی را بپذیریم. به‌دیگر سخن، ماتریس‌های مختلف همگی مبتنی بر مبانی مشترکی‌اند (همان: ۱۲۹-۲۰۳).

او ذهن درست‌کار را به یک زبان با شش گیرنده چشایی تشبیه می‌کند. ذهن ما حاوی جعبه ابزاری از سیستم‌های روان‌شناسی از جمله شش بنیان اخلاقی است. لزومی ندارد هرکس از هر شش بنیان استفاده کند. حتی این امکان وجود دارد که برخی سازمان‌ها یا خرده‌فرهنگ‌ها فقط با یک اصل رشد کنند. برای مثال، هرکس اعتقاد داشته باشد همه انسان‌ها، باید از یک ماتریس اخلاقی معین استفاده کنند که صرفاً مبتنی بر یک ترکیب معین از اصول اخلاقی بنا شده باشد، بنیادگرا محسوب می‌شود (همان: ۱۵۳).

اگر ماتریس‌های اخلاقی مختلف را معتبر ندانیم، اخلاقیات هم انسان‌ها را به هم وصل می‌کند و هم از طرفی آن‌ها را کور می‌کند، زیرا افراد داخل یک گروه با یک‌دیگر پیوند می‌یابند، اما نمی‌توانند درستی گروه‌های دیگر را درک کنند. این همان چیزی است که موجب می‌شود مذهب و سیاست انسان‌ها را از هم جدا کند. از سوی دیگر، پذیرش ماتریس‌های دیگر ما را از قضاوت نادرست درباره دیگر گروه‌ها دور می‌کند. این همان اصل سوم اخلاقی است که هایت در این کتاب به آن اشاره می‌کند: «اخلاق پیوند می‌دهد و کور می‌کند».

هایت معتقد است همه ما این توانایی را داریم که خودخواهی را رها کنیم و عضوی از جامعه‌ای بزرگ‌تر شویم. این توانایی باعث می‌شود دریچه‌ای به ارزش‌مندترین تجربه‌های زندگی انسان بیابیم. هایت نمونه‌ای از تفکر دوقطبی را در اعتقادات مانویان می‌جوید. او معتقد است به‌خلاف اعتقاد مانوی‌ها، نباید انسان‌ها را به خیر و شر تقسیم کرد. ذهن ما به‌دنبال اثبات حقانیت در گروه خودمان است. ما موجوداتی بسیار شهودی هستیم که شهودهای درونی‌مان پیش‌برنده استدلال‌های ما هستند. این امر باعث می‌شود نتوانیم با افرادی که در ماتریس‌های اخلاقی متفاوتی زندگی می‌کنند ارتباط برقرار کنیم. هایت می‌کوشد نشان دهد چه چیزی درباره هر گروه درست است و چرا جامعه ما به لیبرال‌ها، محافظه‌کارها، و آزادی‌خواه‌ها در کنار هم به‌عنوان یک ملت نیازمند است. این طرز تفکر می‌تواند بشر را از دعوای و دشمنی‌های تاریخی نجات دهد؛ همان‌طور که فلسفه‌های آیین بودا و بسیاری از آیین‌ها و نمادهای دیگر (مانند یین‌ویانگ) بر این اصل استوارند که خیر و شر و سیاه و سفید در کنار هم قرار می‌گیرند و از یک‌دیگر جداشدنی نیستند. یکی از راه‌های به‌دست‌آوردن این توانایی این است که مدتی در کنار دیگران زندگی کنیم و دنیا را از دریچه چشم آنان نگاه کنیم. اخلاق یکی از کلیدهای درک بشریت است.

۴. ارزیابی کتاب

کتاب ذهن درست‌کار را باید کتابی بی‌نقص یا دست‌کم کم‌نقص دانست. این کتاب انتظارات معقول ما از یک کتاب خوب را برآورده می‌کند. خواننده کتاب به‌احتمال زیاد در پایان کتاب شعف یا شگفتی را احساس خواهد کرد، زیرا نویسنده او را با خود به سفری اکتشافی می‌برد که خود آن را تجربه کرده است.

۱. یکی از نکات قابل‌توجه این است که نویسنده آن محتوای کتاب را لمس کرده است. او برای نشان‌دادن دیدگاه خود از نمونه‌هایی سخن می‌گوید که خود آن‌ها را تجربه کرده است. این کتاب را می‌توان به‌نوعی زندگی زیسته مؤلف آن دانست. او تجربه‌های واقعی خود را به خواننده انتقال می‌دهد و توضیح می‌دهد که هر یک از آن تجارب چه تأثیری در تغییر نگاه او داشته است. برای مثال، در بحث از هیجان‌انگیز اخلاقی از تجربه شخصی زندگی‌اش در کشور هند می‌گوید. او نشان می‌دهد زندگی با خانواده‌هایی که نظام ارزشی متفاوتی با او داشته‌اند در پذیرش ماتریس‌های اخلاقی دیگر چه تأثیری در او داشته است.

او به ما یادآوری می‌کند بدون چنین تجربه‌هایی، این تغییر نگرش میسر نبوده است. این امر علاوه بر این که دیدگاه او را مدلل‌تر می‌سازد، این انگیزه را در مخاطب خود به وجود می‌آورد که با او هم‌دلی کند و برای این تغییر دیدگاه انگیزه یابد. این مسئله همان چیزی است که در بسیاری از کتاب‌های علمی دیده نمی‌شود. برخی منتقدان محققان حوزه‌های اجتماعی را به مطالعات غیرکاربردی متهم می‌کنند.

۲. یکی دیگر از ویژگی‌های کتاب این است که نویسنده دیدگاه‌های خود را با نظرهای مورخان، فیلسوفان، روان‌شناسان، و جامعه‌شناسان قرین می‌سازد. او با این کار می‌خواهد علاوه بر مستندسازی دیدگاه خود، به این نکته اشاره کند که آنچه او می‌کوشد نشان دهد در طول تاریخ تفکر، مورد توجه اندیشمندان مختلف بوده است. این امر به او کمک می‌کند نقشه قلمرو اخلاق را بهتر ترسیم کند.

۳. از ویژگی‌های سبک فکری جاناتان هایت اعتدال فکری او و پرهیز از جزمیت است. او مکرراً بر این نکته تأکید می‌کند که آنچه او بیان می‌کند قطعیت مطلق ندارد. او با تأیید دیدگاه‌ها یا به نحو دقیق‌تر ماتریس‌های دیگر، نشان می‌دهد در ساحت تفکر انحصارطلب نیست و برای دیدگاه‌های مخالف بهره‌ای از حقیقت و خلوص قائل است. البته این نکته را نیز نباید از یاد ببریم که جان کلام او در این کتاب همین است: پذیرش دیگری.

درواقع، هایت با استفاده از روان‌شناسی اخلاق به احزاب سیاسی و دیدگاه‌های مذهبی مختلف کمک می‌کند تا با درک هم‌دیگر و احترام به یک‌دیگر، دشمنی را رها کنند و به جای آن برای فهم دیدگاه‌های یک‌دیگر اشتیاق داشته باشند. این کتاب، به‌ویژه در جامعه دوقطبی امروز که تفکرات سیاسی و دینی دست به رد و انکار یک‌دیگر می‌زنند، می‌تواند چندصدایی و گفت‌وگو را جان‌شین تک‌صدایی و تنش کند. هایت می‌خواهد به ما نشان دهد این چندصدایی و تکتیر دیدگاه‌ها برای جامعه ما مفید و بلکه ضروری است.

۴. از امتیازات این کتاب است که تکلیف خواننده با نظام فکری مؤلف روشن است. او خود را روان‌شناس اخلاق با رویکرد شهودگرایی اجتماعی معرفی می‌کند. او به‌صراحت مدل فکری خود و موضع خود را در قبال مسائل مختلف بیان می‌کند. این کار باعث می‌شود خواننده برای فهم مدل فکری او نه به دشواری بيفتد و نه دچار کج‌فهمی شود.

۵. از ویژگی‌های مثبت این کتاب نظم منطقی آن است. خواننده این اثر از آغاز کتاب درمی‌یابد قرار است چه چیزی را مطالعه کند. بعد از آن، متن کتاب هم‌چون یک کل منسجم پیش می‌رود و در پایان، به همان نقطه‌ای می‌رسد که انتظار آن می‌رود.

۶. در کنار نظم منطقی، زبان گویا و بی‌آلایش مؤلف احتمال کج‌فهمی را به حداقل می‌رساند. سادگی متن البته به کاهش اعتبار آن منجر نشده است. نویسنده نشان می‌دهد در حوزه روان‌شناسی اخلاق از تسلط بسیار زیادی برخوردار است.

۷. نویسنده در پایان هر فصل و نیز در پایان هر بخش خلاصه‌ای از مباحث مطرح‌شده در آن فصل یا بخش را بیان می‌کند و مطالب آن قسمت را جمع‌بندی و از آن‌ها نتیجه‌گیری می‌کند. این کار در پایان کتاب با نتیجه‌گیری کلی کتاب در پنج صفحه کامل می‌شود که علاوه بر مرور رئوس کلی مطالب کتاب، به خواننده کمک می‌کند جمع‌بندی دقیق‌تری از کتاب انجام دهد. موارد یادشده در کنار هم موجب می‌شود امکان خوانش نادرست کتاب تقریباً به صفر برسد. ما پس از خواندن کتاب هایت به دیدگاهی روشن و مستدل از نویسنده دست می‌یابیم.

۸. با وجود این که هایت از نوعی نسبی‌گرایی و چندصدایی دفاع می‌کند، مدل فکری او از انتقاداتی که به برخی نسبی‌گرایان وارد می‌شود مبراست. او در عین این که چندصدایی را معتبر و بلکه مفید می‌داند، از مبانی جهان‌شمول اخلاقی سخن می‌گوید. در واقع، از دید او گروه‌ها، احزاب، و مذاهب مختلف مبتنی بر مبانی مشابهی شکل می‌گیرند و چهارچوب‌های متفاوتی را می‌سازند.

۹. یکی از ملاحظات انتقادی درباره این کتاب این است که نویسنده به‌خلاف آنچه در عنوان کتاب گفته است که «چرا سیاست و مذهب موجب اختلاف انسان‌ها می‌شوند؟» صرفاً سیاست را بررسی می‌کند و نظریه خود را در زمینه اختلافات مذهبی به‌بوتۀ آزمایش نمی‌گذارد. ممکن است این سخن مطرح شود که آنچه درباره سیاست گفته شده است درباره مذهب نیز صادق است، اما به نظر می‌رسد این امر به اثبات نیاز دارد.

۱۰. نکته انتقادی دیگر این است که کتاب ذهن درست‌کار کتابی ملی است، نه فراملی. گویی، نویسنده مخاطب این کتاب را شهروندان ایالات متحده آمریکا در نظر گرفته است، از این رو صرفاً احزاب سیاسی ایالات متحده را بررسی می‌کند و حتی زمانی که فرهنگ هند را بررسی می‌کند، هدفش مقایسه آن با تفکر آمریکایی است.

۱۱. یکی از نقاط ضعف کتاب این است که متن کتاب کمی بیش از حد نیاز طولانی شده است. این مشکل به‌ویژه در قسمت‌های میانی کتاب مشهود است. استفاده از مثال‌های مکرر و توضیح بیش از اندازه موضوعات و تکرار مضامین ممکن است موجب کسالت‌بار شدن مطالعه کتاب شود.

در کنار موارد یادشده درباره کتاب ذهن درست‌کار، باید از ترجمه روان و فنی امین یزدانی و رضا بهمنی نیز یاد کرد. خوش‌بختانه متن کتاب به هیچ وجه رنگ‌وبوی ترجمه نمی‌دهد. با این حال، چند نکته انتقادی در خصوص ترجمه و نشر کتاب گفته می‌شود:

۱. نخستین ضعف در ترجمه کتاب این است که اصطلاحات فنی و تخصصی به‌کاررفته در کتاب به‌ندرت و بیش‌تر در صفحات ابتدایی کتاب پانویس داده شده‌اند و اگر خواننده پژوهش‌گر بخواهد بداند مترجم هر یک از معادل‌های فارسی را در برابر چه اصطلاحاتی قرار داده است، باید به اصل متن انگلیسی مراجعه کند. در واقع، پانویس‌های کتاب عمدتاً به اعلام و اسامی خاص محدودند.

۲. یکی از نقاط ضعف جدی ترجمه فارسی کتاب این است که متأسفانه کلیه یادداشت‌های نویسنده از انتهای فصل‌های کتاب حذف شده است، در حالی که متن اصلی انگلیسی در پایان برخی فصول بالغ‌بر شصت پی‌نوشت دارد که حاوی نکات مهم و ضروری‌اند. اساساً قرار گرفتن برخی توضیحات در قسمت یادداشت‌ها الزاماً به‌معنای بی‌اهمیت بودن آن‌ها نیست و مشخص نیست ناشر محترم به چه منظور صدها یادداشت را از کتاب حذف کرده است.

۳. همین ایراد عیناً در منابع کتاب نیز وجود دارد. با وجود این که کتاب اصلی مشتمل بر تعداد زیادی از منابع به‌کارگرفته‌شده در کتاب است، متأسفانه در نسخه فارسی اثری از کتاب‌شناسی و فهرست منابع کتاب نیست. این دو نقص موجب شده است ارزش علمی نسخه فارسی تنزل کند و استفاده پژوهش‌گران و دانشگاهیان از این کتاب کم‌تر شود.

۴. در برخی موارد، اعلام و اسامی خاص به‌صورت آوانگاری برگردان شده‌اند (برای نمونه، هایت ۱۳۹۸: ۱۴۵، کلمه نئورومنسِر)، در حالی که در آن موارد امکان استفاده از برابر نهاد فارسی وجود دارد.

۵. کتاب فاقد هر نوع نمایه یا واژه‌نامه است. قراردادن یک واژه‌نامه و یک یا چند نوع نمایه می‌تواند به خواننده اثر کمک کند. ناگفته نماند که اصل اثر نیز نمایه ندارد.

۵. نتیجه‌گیری

روان‌شناسی اخلاق زمینه جدید و روبه‌رشد در مطالعات روان‌شناسی و فلسفه اخلاق است. روان‌شناسی اخلاق به‌عنوان یک شاخه میان‌رشته‌ای می‌کوشد علم، فلسفه، و به‌طور

روانشناسی اخلاق و شهودگرایی اجتماعی جانانان هایت؛ ... (پریسا گودرزی و محسن شعبانی) ۵۷

مشخص روان‌شناسی علمی و فلسفه اخلاق را به یک‌دیگر پیوند دهد. این گرایش موافقان و مخالفانی دارد. جانانان هایت، روان‌شناس اخلاق آمریکایی، از رویکرد تعامل فلسفه و علم در این زمینه دفاع می‌کند. او که خود را شهودگرایی اجتماعی می‌داند، نخست در پروژه «نظریه مبانی اخلاق» و سپس در دیگر آثار خود از این رویکرد استفاده می‌کند. کتاب ذهن درست‌کار نوشته جانانان هایت اثری در حوزه روان‌شناسی اخلاق است. جانانان هایت در این کتاب به سه اصل در روان‌شناسی اخلاق، یعنی اول «ادراک، سپس استدلال»، «اخلاقیات فرای آسیب‌نرساندن و انصاف است»، و «اخلاقیات پیوند می‌دهد و کور می‌کند» اشاره کرده است. وی در این کتاب، با استفاده از نظریه مبانی اخلاق، نشان می‌دهد گروه‌های سیاسی، آن‌گونه که ظاهرشان نشان می‌دهد، متفاوت نیستند. از نظر او، می‌توان از تفاوت‌ها که عامل تفرقه‌اند چشم پوشید و به اصول مشترک بین گروه‌ها تکیه کرد. او تأکید می‌کند اگر به نیت افراد در وفاداری و حمایت از اصول گروه‌ها توجه کنیم، حتماً از شدت خشممان کاسته می‌شود. درنهایت، او در این کتاب روشی صلح‌جویانه درباره فکرکردن به دو موضوع اساسی در روان‌شناسی اخلاق، یعنی سیاست و مذهب، را اعلام می‌کند.

اقبال جهانی به چنین کتاب‌هایی نشان‌دهنده نیاز فکری جامعه امروز به چنین آثاری است. در مجموع، به نظر می‌رسد ترجمه این کتاب و استقبال از آن نیز نشان از نیاز فکری جامعه ایران به چنین موضوعاتی دارد.

پیشنهاد می‌شود ناشر محترم در چاپ بعدی کتاب با افزودن یادداشت‌های نویسنده، کتاب‌شناسی، نمایه، واژه‌نامه، و نیز استفاده بیش‌تر از معادل‌های انگلیسی واژگان اصلی به اعتبار و اثربخشی اثر بیفزاید.

پی‌نوشت

۱. استیون هاو‌کینگ، فیزیک‌دان، در کنفرانسی در سال ۲۰۱۱ بیان کرد که فلسفه مرده است. نیل دی گریس تیسون، ستاره‌شناس، در یک مصاحبه تلویزیونی اصرار داشت فلسفه مزاحم است، زیرا سؤالات خیلی زیادی مطرح می‌کند.

کتاب‌نامه

دراپور، جولیا (۱۳۹۲)، «اندیشه و نظر: روان‌شناسی اخلاق»، ترجمه انشاءالله رحمتی، اطلاعات حکمت و معرفت، س ۸، ش ۶.

موسوی اصل، سیدمهدی و دیگران (۱۳۹۹)، روان‌شناسی اخلاق، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
هایت، جاناتان (۱۳۹۸)، ذهن درست‌کار؛ چرا سیاست و مذهب انسان‌های خوب را از هم جدا می‌کنند؟، ترجمه امین یزدانی و هادی بهمنی، تهران: نوین توسعه.

Alfano, M. (2016), *Moral Psychology: An Introduction*, Cambridge: Polity Press.

Doris, J. et al. (2020), "Moral Psychology: Empirical Approaches", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.):

<<https://plato.stanford.edu/archives/spr2020/entries/moral-psych-emp/>>.

Haidt, J., S. H. Koller, and M. G. Dias (1993), "Affect, Culture, and Morality, or Is It Wrong to Eat Your Dog?", *Journal of Personality and Social Psychology*, vol. 65, no 4.

Slote, M. (1998), "Moral psychology", *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, London: Routledge.

Tiberius, V. (2015), *Moral Psychology: A Contemporary Introduction*, New York: Routledge.